

مهندسی اجتماعی و آخرین دولت

فرامرز سهرابی*

مبدأ میل اجتماعی

آنچه نرم افزار سرمایه اجتماعی قلمداد می شود و اساس شکل گیری جوامع بشری را رقم می زند عنصر مبدأ میل اجتماعی است. بر اساس همین مبدأ میل اجتماعی است که همبستگی و مشارکت و تفاهم و... اجتماعی جریان می یابد و روند حرکت اجتماعی را به نمایش می گذارد.

دل سپردگی های اجتماعی، مردم را به سرعت به مرحله رضایت مندی می رساند و سپس رفتارهای آنان را می آفریند. این همه از آن روست که ما خود را به پای چه کسی انفاق و بخشش می کنیم و می ریزیم؟ سرمایه وجودی ما به پای معصیت و عبودیت شیطان ریخته می شود، یا به پای طاعت و عبودیت رحمان؟ در همین راستا به فرازهایی از دعای شانزدهم صحیفه سجادیه نظر می افکنیم:

فمن اجهل منی یا الهی برشده؟ و من اغفل منی عن حظه؟ و من ابعده منی من استصلاح نفسه حین انفق ما اجريت علی من رزقک فیما نهیتنی عنه من معصیتک؟ و من ابعده غوراً فی الباطل و اشدّ اقداماً علی السوء منی حین أقف بین دعوتک و دعوة الشیطان فاتبع دعوتہ علی غیر عمی منی فی معرفه به ولا تسیان من حفظی له؟ و انا حینئذٍ موقن بان منتهی دعوتک الی الجنة و منتهی دعوتہ الی النار^۱!

پس ای خدای من! نادان تر از من به جهت مصرف استعدادهایش کیست؟ و غافل تر از من به نصیب و حظّ خویش کدام انسان است؟ و چه کسی از من به اصلاح نفس خویش دورتر است آن گاه که تمام نعمت هایی را که به من لطف می کنی در اموری که مرا از آن نهی فرموده ای صرف می کنم؟ و چه کسی بیش از من در غرقاب باطل فرو رفته، و بر اقدام به گناه پیشتاز شده آن گاه که میان دعوت تو و دعوت شیطان توقف می کنم و با آن که او را به خوبی می شناسم و وضع او از یاد من نرفته دعوت او را پیروی می کنم؟ در صورتی که می دانم عاقبت دعوت تو به سوی بهشت، و سرانجام دعوت او به سوی آتش جهنم است.

بشر بر اساس خواست و اراده خود با استعدادها و سرمایه های خویش، یا به بازیگری و سرگرمی و تسویل نفس می پردازد و در «خوض» و فرو رفتن گرفتار می شود، یا در تغییر و تبدیل سرمایه ها و استعدادهایش می کوشد و به «فوز» و سرافرازی می رسد. نفس آدمی مجموعه امکانات و سرمایه های

اوست که باید با اراده و جریان تفکر و تعقل (ارزیابی و سنجش) خویش به انتخاب یکی از دو راه «تسویل» یا «تغییر» نفسانی و استعدادهای خود اقدام نماید. بر این اساس، ایمان و باور به عظمت استعدادهای انسان و گستره سرمایه وجودی و نفسانی او گام نخستین به شمار می‌رود و این انسان است که بر اساس تفکر و تعقل خویش در مجموعه استعدادها و سرمایه‌های وجودی خود به «ارزیابی» و «سنجش» دست می‌یازد و به انتخاب می‌رسد. چنین است که آدمی یا با ظرافت تغییر و تبدیل، تمام ظرفیت‌ها و استعدادها را به کار می‌اندازد و در راستای رشد و جهت‌دهی آن‌ها می‌کوشد، یا با سفاقت از امکان تغییر و تبدیل آن‌ها چشم می‌شود و در گرداب تسویل و آرایش زیورین نفسانی فرو می‌غلند و اسیر غرور و سرمستی و خیره‌سری می‌گردد. با همین توجه است که از فرازهای صحیفه بهره‌مند و سرشار می‌شویم و به مرور آن می‌نشینیم: آن‌گاه که خداوند متعال رزق و نعمتش را بر من جاری می‌کند و تمامی گسترش وجودی مرا پر می‌سازد و پوشش می‌دهد، در این هنگامه است که همه آن‌ها را به تاراج می‌دهم و در مسیر معصیت و نواهی او ریخت و پاش می‌کنم. در این صورت چه کسی جاهل‌تر از من به رشد و جهت‌یابی مصرف استعدادها و سرمایه وجودی‌اش خواهد بود؟ و چه کسی از قدرت عقل و سنجش جهت‌ها محروم و جاهل خواهد بود؟ جهل نقطه مقابل عقل است و با عقل و سنجش است که آدمی جهت‌گیری و سمت و سوی مصرف استعدادهای عظیم خود را رصد می‌کند و برمی‌گزیند.

وقتی که انسان به عقل بی‌توجه باشد در این صورت است که به جای عقل‌ورزی به جهالت و جهل‌ورزی روی آورده است. و زمانی که جهل‌ورزی را مبنای حرکت خویش قرار داد، از تمامی بهره‌ها و نصیب‌ها غافل می‌شود و غفلت و بی‌توجهی نسبت به حظ و بهره‌هایش وجود او را فرا می‌گیرد؛ زیرا جهالت از جهت و هدف به ناکامی و محرومیت از بهره‌ها می‌انجامد و خدافراموشی به خودفرااموش منتهی می‌شود: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»^۲.

وقتی انسان در حوزه سنجش و عقل خود، از هدف چشم‌پوشی کند و خدا را به فراموشی بسپارد و جهل‌ورزی کند، خود و بهره‌های خود را به فراموشی سپرده است و گرفتار اوج غفلت از حظ و بهره‌های گسترده‌اش گردیده است. این چنین جهل‌ورز غفلت‌زده از نصیب خویش، چقدر از اصلاح نفس دور و پرت خواهند ماند؟

در این فراز که گذشت سخن از زمان مصرف استعداد بود. امام سجاد علیه السلام در فراز دیگر از ادامه همان دعا چنین می‌فرماید:

آن‌گاه که در مقابل دعوت تو و دعوت شیطان توقف می‌کنم؛ دعوت او را تبعیت و پیروی می‌کنم، با آن‌که او را به خوبی می‌شناسم و وضع او از یاد من نرفته است؛ در این هنگام چه کسی بیش از من در غرقاب باطل فرو رفته، و بر اقدام بر بدی شدت و استحکام یافته است؟ و این در صورتی است که می‌دانم عاقبت دعوت تو به سوی بهشت و سرانجام دعوت او به سوی آتش جهنم است.

در این فراز سخن از زمان وقوف بین دو دعوت و نوع موضع‌گیری ما در مقابل دعوت «رحمانی» و «شیطانی» است. زمانی که این وجود طوفان زده و عصیان‌گر، در مقابل دعوت‌ها قرار می‌گیرد از روی علم و یقین پیرو شیطان می‌گردد. واقعاً چه کسی بیش از او در غرقاب باطل فرو رفته است و با شدت به اقدام بدی در افتاده است؟

این همه از آن‌روست که ما در توجه به نفس خود بر خویش ستم روا می‌داریم، «الهی قد جرت علی نفسی فی النظر لهما»^۳. نظر و رویکرد ما به نفس و مجموعه استعدادها، نظری تسویلی است، نه نظر تغییر و تبدیل آن‌ها در راستای رشد و جهت‌گیری مصرف متناسب مجموعه استعدادها.

سرمایه وجودی و نفسانی آدمی جهت مصرف می‌طلبد که همان رشد و هدایت او را سامان می‌دهد و این جهت مصرف، همان طاعت خالق هستی و عبودیت و صراط مستقیم است.

بنابراین این آدمی یا با رویکرد تسویل به سرمایه‌های نفسانی خود روبه‌رو می‌شود و آن‌ها را در مسیر معصیت مصرف می‌کند و جهت می‌دهد و یا با رویکرد تغییر و تبدیل، آن‌ها را در مسیر طاعت و عبودیت مصرف می‌کند و انسان پیوسته در عبودیت به سر می‌برد و هیچ‌گاه در خلأ نمی‌ماند. هر جامعه بر اساس مبدأ میل اجتماعی خود شکل می‌یابد و همان مبنای حرکت اجتماعی می‌شود و سمت و سوی آن را رقم می‌زند.

اگر مبدأ میل جامعه‌ای عشق به ادامه خود و ایمان به آخرت باشد، مجموعه استعدادها در این راستا مصرف می‌شود و رشد و جهت او را می‌آفریند و در مسیر عبودیت حق قرار می‌گیرد. اگر مبدأ میل جامعه‌ای «زخرف‌القول» باشد و بر اساس یافته‌های بی‌محتوا شکل بگیرد و هستی را همین عالم محدود و مشهود بداند و آخرت‌گریز باشد و به ادامه خود عشق نورزد، در واقع جهت مصرف برای استعدادهای عظیم نخواهد داشت و به انحراف و معصیت و عبودیت شیطان تن می‌سپارد.

روشن شد که جوامع بشری بر اساس مبدأ میل و عبودیت خود حرکت خود را سامان می‌دهند و تمامی لایه‌ها و ساخت‌های زندگی خود را بر همین اساس استوار می‌سازند و از همین کانون به تمامی حوزه‌های عاطفی، شناختی و رفتاری جاده می‌شکند و از همین آبشار سرشار می‌سازند. پس مبدأ میل اجتماعی یا بر اساس عشق به آخرت و ادامه انسان شکل می‌گیرد و یا بر اساس «زخرف‌القول» و

آخرت‌گریزی. در این صورت، دل‌های مردم جامعه را به سوی «زخرف‌القول» فرا می‌خوانند و با القانات و الهامات خود بر آنند که قلوب ایشان را «متمایل» به آن نمایند، سپس به «رضایت‌مندی» و در نهایت به «رفتارسازی» بکشانند.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۗ وَ لِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَمَّا يَوْمَ تَرْزُزُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرَضُوهُ وَيَقْتِرُوا مَا هُمْ مُقْتِرُونَ﴾^۴

و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم. بعضی از آن‌ها به بعضی، برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند؛ و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند. پس آنان را با آنچه به دروغ می‌سازند واگذار. و [چنین مقرر شده است] تا دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند به آن [سخن باطل] بگراید و آن را بپسندد، و تا این‌که آن‌چه را باید به دست بیاورند، به دست آورند.

در این امر بعضی از شیاطین نقش القای محرمانه را برعهده دارند و همین‌ها هستند که به منظور فریب، چنین نقش‌آفرینی می‌نمایند. معلوم می‌شود که تقسیم کار می‌شود و هر گروهی نقشی ویژه برعهده خواهند داشت.

بر این اساس دل‌های مردم و تعلقات اجتماعی یا به گسترهٔ عوالم غیب و ادامهٔ انسان است و یا در محدودهٔ هفتاد سال زندگی دنیا و قلمرو دید آدمی و عشق او یا محدود به هفتاد سال مشهود اوست، یا به وسعت تمامی عوالم غیب و شهود. به بیان دیگر، کانون میل اجتماعی و تعلقات اجتماعی بر اساس عشق به ادامهٔ انسان است یا بر اساس محدودهٔ زندگی دنیا.

کانون میل کسانی که از عشق به ادامهٔ انسان محروم هستند و چنین مبدأ میلی را ندارند، در جای دیگری شکل می‌گیرد و بر جای دیگری دل می‌سپزند و تمایل می‌نمایند که بر اساس «زخرف‌القول» تنیده می‌شود و سامان می‌یابد. آنان اقوال و خره‌هایی می‌بافند و ظاهری زیبا بر آن می‌سازند و به خودقریبی و دگرفریبی دل خوش می‌دارند و دل می‌سپارند. این‌گونه است که مبدأ میل آنان شکل می‌گیرد و رضایت‌مندی و رفتارسازی آنان جریان می‌یابد. با همین زخرف‌القول است که تنها عالم مشهود را می‌فهمند و می‌خواهند و عشق می‌ورزند و تمامی تحرکات اجتماعی آنان از همین مبدأ میل سرشار می‌شود. همین زاویهٔ دین تنگ و باریک است که اساس تمامی خطاها و انحرافات او می‌گردد «حبّ الدنيا رأس کل خطیئة»^۵. همین جهالت به رشد و جهت‌گیری نامناسب برای مصرف سرمایه

وجودی و استعدادهاست که از حظ و بهره‌اش غافل می‌سازد و در نهایت از اصلاح نفس خود دور می‌گرداند.

نکته آن است که آدمی از خود چه تلقی‌ای دارد؟ آیا به ادامه خود عشق و ایمان دارد یا نه؟ آیا این عشق و باورمندی اساس مبدأ میل اجتماعی است یا نه؟ بنابراین انسان یا به ادامه خود دل می‌سپارد یا به زخرف القول دل می‌سپارد. چون آن چه هست و حقیقت دارد ادامه آدمی است و نفسی آن، و همه چیز را محدود به دنیا دیدن و توجیه آن با سخنان فریبا، باطل است و از حق و حقیقت به دور خواهد بود.

سخن در این است که ما با نفس خود و عظمت وجودی و سرمایه وجودی خود چگونه برخورد می‌کنیم؟ آیا مجموعه استعدادهای ما به زینت و ظاهرسازی و فریب صرف می‌شود _ «لَوْ سَأَلْتُمْ لَكُمُ أَنْفُسُكُمْ»^۶ و «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ»^۷ _ و ما بازیچه ظاهر فریبی نفس و شیطان می‌شویم، یا این که در مجموعه استعداد و ترکیب آن‌ها با عمل تغییر و تبدیل روبه‌رو می‌شویم و همه آن‌ها را به کار می‌گیریم و به جریان می‌اندازیم و به فرآورده‌های متعالی دست می‌یابیم؟

گاهی آدمی گرفتار ظاهر فریبی نفس است و مجموعه توان‌ها و کشش‌های او را درگیر می‌کند و این سو و آن سو می‌کشد. گاهی مشغول تغییر و تبدیل مجموعه توان‌مندی‌ها و استعدادها و وجودی خویش است و از تغییر و تبدیل آن‌ها حرکت به جهت تعالی و هماهنگی با اهداف خلقتش و هدایت و رشد، می‌آفریند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

در مهندسی اجتماعی باید هر قوم و گروهی بر اساس تغییر نفسانی مسیر تعالی خود را رقم بزنند و باید توجه داشت که نرم‌افزار مهندسی اجتماعی همین «تسویل نفسانی» و «تغییر نفسانی» خواهد بود. گاهی چیدمان استعدادها به صورت رها و یله است و آدمی اسیر جاذبه‌ها و کشش‌های آن‌هاست و همچو پری در دست امواج طوفانی آن، و گاهی به صورت ضابطه‌مند و قانون‌مند ترکیب می‌شوند و تغییر و تبدیل را به همراه می‌آورند. جهت مصرف استعدادها و عظیم را تعیین می‌نمایند و آن چه آرایش این چیدمان را شکل می‌دهد طاعت و معصیت در راستای عبودیت رحمان یا شیطان خواهد بود. قرار گرفتن انسان در مدار هریک از آن دو بر اساس اجابت و پاسخ او به دعوت رحمانی و دعوت شیطانی است. از طرفی دعوت همیشه بر اساس تبیین و بصیرت و روشن‌گری و آگاهی بخشی شکل می‌گیرد. از این رو پیوسته آدمی هم مخاطب «بلاغ مبین» انبیا بوده است و هم مخاطب شیطان که «عدو مبین» است؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۗ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ
عُلُوًّا﴾^۸

و هنگامی که آیات روشنگر ما به سوبشان آمد گفتند: «این سحری آشکار است.» و با آن که دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.

بنابراین در برابر آیات روشن‌گر و بصیرت‌بخش و در برابر یقین خود از روی ظلم و برتری‌جویی به انکار حق پرداختند.

آخرین دولت

در قرآن کریم آمده است:

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِ ذُرِّيَّتِهِ اتَّاتُونِ الْفَاحِشَةَ وَ أَنتُمْ تُبْصِرُونَ ۗ أَتِنَكُم لَمَّا تَوْنَ الرِّجَالِ شَهْوَةٌ
مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾^۹

و [یاد کن] لوط را که چون به قوم خود گفت: «آیا دیده و دانسته مرتکب عمل ناشایست [لواط] می‌شوید؟ آیا شما به جای زنان، از روی شهوت با مردها درمی‌آمیزید؟ [نه!] بلکه شما مردمی جهالت‌پیشه‌اید.

توجه شود که می‌فرماید: «وَ أَنتُمْ تُبْصِرُونَ»، «بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»؛ اول آگاهی و بینایی این قوم را یادآور می‌شود و سپس مرحله بالاتری را اشاره می‌کند و می‌گوید: «بلکه شما مردمی جهالت‌پیشه‌اید» و از عقل و سنجش روی برتافتید و عکس آن را که جهل است برگزیدید. از همین رو جهت مصرف استعدادهای عظیم خود را با عقل و سنجش رصد نکردید و انتخاب نمودید و جهالت‌پیشه شدید و در مسیر اطاعت شیطان در آمیدید و مصرف کردید. این‌ها آگانه و از روی بصیرت و آشنایی به عمق زشتی رفتار خود، می‌خواهند جهل‌ورز باشند. اندکی توجه به آیه بعد و نوع پاسخ قوم لوط در مقابل حضرت، گستره جهالت‌ورزی آنان آشکار می‌گردد:

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِ ذُرِّيَّتِهِ إِلاَّ أَن قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِ ذُرِّيَّتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ
يَتَطَهَّرُونَ﴾^{۱۰}

و [لی] پاسخ قومش غیر از این نبود که گفتند: «خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید که آن‌ها مردمی هستند که به پاکی تظاهر می‌نمایند.»

بنابراین برای آنان طهارت‌ورزی و طهارت‌پیشگی امری نامقدس و محکوم است و این اوج جهل‌ورزی است و ثمره خروج از مسیر و جهت مصرف استعدادها. در نتیجه وقتی استعدادها بر اساس اطاعت از حق در مسیر و جهت حق مصرف نشود، در جهت باطل و شیطان مصرف می‌شود و طهارت می‌شود زشت و کثافت می‌شود زیبا و حسّ زیباشناسی انسان دگرگون می‌شود.

آشکارا دیده می‌شود که شیاطین چگونه در مقابل انبیا صفا‌آرایی می‌کنند و چگونه مفاهیم «زخرف‌القول» را به یکدیگر القا می‌کنند و مدیریت میل آن را در قوم لوط رهبری می‌نمایند و به رضایت‌مندی و رفتارسازی می‌کشانند. این گونه است که بر اساس مفاهیم زیور یافته و ظاهر فریب که به مثابه نظام‌نامه فرهنگی و جریان فرهنگی است، دعوت خود را آغاز می‌کنند و ذائقه اجتماعی را می‌آفرینند و امیال را مدیریت می‌نمایند و به دو مرحله رضایت و رفتار اجتماعی می‌رسانند و روند مهندسی اجتماعی را سامان می‌دهند.

بنابراین آدمی در مقابل دعوت شیطان و دعوت رحمان قرار دارد و هر دوی آن‌ها مفاهیمی را مطرح می‌کنند و دعوت می‌نمایند. پیوسته دعوت رحمانی روشن و روشن‌گر بوده است تا هر کس که می‌خواهد به هلاکت برسد از روی آگاهی و روشن‌گری آن را برگزیند و هر کسی هم که می‌خواهد به حیات دست یابد از روی آگاهی و روشن‌گری بوده باشد؛ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيِّنَةٍ». ^{۱۱} این آدمی است که با شناخت و معرفت از هر دو دعوت حق و باطل، به عبودیت یکی از آن دو تن می‌دهد و مبدأ میل خویش قرار می‌دهد و بدین صورت است که پس از تبیین، صف‌بندی اجتماعی شکل می‌گیرد و در نهایت به قتال و درگیری می‌انجامد.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ» ^{۱۲}

و به راستی، به سوی ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که: «خدا را بپرستید.» پس به نگاه آنان دو دسته متخاصم شدند.

دعوت انبیا به عبودیت حق بوده است و آن را به خوبی تبیین نموده‌اند، ولی دو گروه شکل می‌گیرد و صف‌بندی می‌شود و به خصومت و درگیری می‌رسد. بنابراین مهندسی اجتماعی با فرآیند «تبیین»، «صف» و «قتال» سامان می‌یابد. ^{۱۳}

روشن شد که دعوت‌ها در بستر تبیین شکل می‌یابد و حق و باطل، مبین و روشن و روشن‌گرانه در آسمان بصر و بصیرت انسان به تصویر می‌نشینند و این انبیا هستند که با بلاغ مبین خود، دعوت‌گرند و این شیطان همان عدو مبین است که دعوت می‌کند. هر دو برآنند که کانون و مبدأ میل اجتماعی را بر محور «عبودیت» قرار دهند و مدیریت و رهبری نمایند. شیطان با تبیین «زخرف‌القول» و القای آن

دعوت می‌کند و این کار را می‌آغازد و بدین وسیله تسویل و چیدمان استعدادها را رقم می‌زند و آن‌ها را در راستای زخرف‌القول هم‌افق می‌سازد. این گونه است که جهت مصرف استعدادهای انسان، معصیت و عبودیت شیطان می‌گردد، و او فرآیند «اصغا»، «ارضا» و «اقتراف» را رهبری می‌نماید. از طرفی این رحمان است که دعوت خود را براساس تبیین و روشن‌گری این چنین صلا می‌زند:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۗ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^{۱۴}

ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید، زیرا وی دشمن آشکار شماست؟ و این که مرا بپرستید؛ این است راه راست!

در این میدان، آنانی که جهت مصرف استعدادها را نیابند و در آن جهت به طاعت و مصرف سرمایه‌ها نپردازند، خویش را از دست داده‌اند و خود را باختند؛ خود را نیافته و باور ننموده‌اند. اینان هرگز خدا باور نخواهند شد. ﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِرُونَ﴾^{۱۵}

آن چه موجب می‌شود آدمی بعد از تبیین هدایت و روشن‌گری حق به عقب برگردد و به آن پشت کند، تسویل نفس و شیطان و راهکارهای این تسویل است. شیطان می‌خواهد انسان در برخورد با استعداد و سرمایه‌هایش به بازیگری بپردازد و از جلوه‌های ظاهری استعدادها حظ و بهره ببرد، نه از تغییر و تبدیل مجموعه مرکب استعدادها و فرآورده‌های متعالی آن. از همین رو برای انسان طول امل ایجاد می‌کند و از طریق زیور و زینت‌بخشی این استعداد و سرمایه‌هایش آرزوهای بزرگ و طولانی برایش ترسیم و تصویر می‌نماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ لِيُرْمُوا مِنَ الْعِلْمِ مَا عَمِلُوا لِشَاطِرٍ مُّبِينٍ ۗ﴾^{۱۶}

بی‌گمان، کسانی که پس از آن که [راه] هدایت بر آنان روشن شد [به حقیقت] پشت کردند، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت.

در آیه بعد، دلیل این که چرا و چه وقت شیطان توانست به تسویل آنان موفق بشود اشاره می‌نماید:

﴿ذَلِكَ بَأْتَهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ﴾^{۱۷}

چرا که آنان به کسانی که آن چه را خدا نازل کرده خوش نمی‌داشتند، گفتند: «ما در کار [مخالفت] تا حدودی از شما اطاعت خواهیم کرد.» و خدا از هم‌داستانی آنان آگاه است.

نکته در همین «سَطِطِعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ» است. هرگاه آدمی استعدادهایش را در جهت متناسب آن‌ها مصرف نسازد و اطاعت نکند و در مسیر عبودیت حق به جریان نیندازد، زاویه انحراف آغاز می‌شود و چیدمان استعدادها و سرمایه‌ها از تغییر و تبدیل به سمت تسویل و تزویر می‌انجامد و سرمست آرزوهای بلند می‌شود و این‌گونه است که او را از سنجش‌ها باز می‌دارد و به غفلت می‌کشاند. هرگاه ما در اطاعت و پیروی خود، با کسانی هم‌افق شویم که به وحی و آموزه‌های وحیانی دل نسپرده‌اند و از آن‌ها گریزانند و کراهت دارند و به زخرف‌القول دل سپرده‌اند، در واقع با آن‌ها هم‌داستان شده‌ایم و همیشه هم‌داستانی با شیطان از همراهی و اطاعت در بعضی از امور شروع می‌شود. از همین روزنه‌هاست که شیاطین نفوذ و رسوخ می‌کنند. از این‌رو نمی‌توان دین و احکام دین را عضو عضو کرد و تجزیه نمود. «تَوْمُ زَلْنٍ بِيَعْضٍ وَكَفْرٌ بِيَعْضٍ»^{۱۸} همین وحی‌گریزی و هم‌داستانی با آنان است که موجب می‌شود تسویل شیطان و سازوکارهای آن شروع شود و آدمی را به عقب برگرداند و وادار سازد که به تمامی حقایق پشت کند.

داستان آدمی، داستان مصرف استعدادها و سرمایه‌های اوست، که در راستای طاعت و عبودیت خداوند متعال و یا در راستای معصیت و عبودیت شیطان مصرف می‌شود و هرگز از این دو حال خارج نمی‌گردد و حد وسط و حالت سومی ندارد. از همین‌روست که در سوره‌العصر، این‌چنین آمده است که انسان در تمامی دوره‌ها خسران‌زده و از دست رفته است، مگر آنانی که ایمان آورده باشند و از عشق به خداوند متعال و آخرت سرشار شوند و همین عشق آنان را به عمل صالح بکشاند و به شکل نظام‌مند و اجتماعی حریم حق را پاسداری کنند و به یکدیگر سفارش و توصیه نمایند و در همین راستا صبر و استقامت را پیشه سازند و استقامت‌ورزی را به هم سفارش کنند. رهایی از خسارت اجتماعی، از نظام خاصی که اصولی چهارگانه دارد، برخوردار است: اصل ایمان، اصل عمل صالح، اصل تواصی به حق و اصل تواصی به صبر. کاستی در هر کدام از این اصول چهارگانه، انسان را به خسارت و از دست‌رفتگی می‌رساند.

اصل ایمان که مبدأ میل اجتماعی را رقم می‌زند، اصل عمل صالح که بر اساس همان مبدأ میل اجتماعی جریان می‌یابد، اصل تواصی به حق و بازخوانی حق و جایگاه آن بر یکدیگر، اصل تواصی به صبر و بازخوانی استقامت‌ورزی در مسیر پاسداری حق بر یکدیگر. انسان تاریخی در تمامی دوره‌های تاریخ بر اساس همین نظام که مبتنی بر چهار اصل است، جریان می‌یابد و مهندسی اجتماعی خویش را شکل می‌دهد. در نقطه عطف تاریخی با عبودیت اجتماعی، جامعه صالحان را ایجاد می‌کند و آنان

هستند که وارثان زمین خواهند شد: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛^{۱۹} 1. جامعه به عبودیت رسیده، 2. جامعه جالخان را به راه انداخته، 3. وارثان زمین خواهند شد.

انسان تاریخی در تمامی دوره‌ها غرامت‌پرداز این خسارت بوده است و هر اندازه‌ای که توانسته باشد این اصول چهارگانه را در مهندسی اجتماعی خود ملاحظه نماید و تحقق عینی ببخشد و از خسارت فاصله گرفته و در حرکت تاریخی خود به سوی عصر ظهور _ که مظهر و تجلی‌گاه اصول چهارگانه و رهایی از خسارت است _ قطار حرکت انسان بر ریل رشد تاریخی استقرار می‌یابد. بنابراین در طول تاریخ و دوره‌های تاریخی آنان بر اساس زخرف‌القول به مبدأ میل اجتماعی خود شکل داده‌اند و حرکت جامعه خود را رهبری کرده‌اند و در خسارت فرو رفته‌اند. بر همین اساس نظام حکومتی و مدیریتی کلان و دولت خویش را استوار ساخته‌اند و در همین راستا به نظریه‌های مختلف دولت می‌پردازند و در انتظار تحقق آرمان‌ها و سعادت خویش می‌نشینند.

از آن‌جا که دل‌های آنان ریشه در آخرت و ادامه انسان ندارد و تکیه‌گاه ایشان بافته‌ها و افترا در قواره «زخرف‌القول» است، مبدأ میل اجتماعی آنان در همین افق شکل می‌گیرد و به رضایت‌مندی و رفتارسازی راه می‌یابد و آنان اهدافی را تا حد جامعه و زندگی در دنیای هفتادساله مشاهده می‌کنند و می‌جویند و بیش از آن نمی‌فهمند و نمی‌خواهند. چون برداشتی از قدر و اندازه استعدادهای عظیم و جهت مصرف آن ندارند و همه سرمایه‌های وجودی را به پای معصیت و عبودیت شیطان ریخته‌اند و به ادامه خود و آخرت عشق و ایمان ندارند. باید توجه نمود که انسان در سطح این محدوده و مشهود دنیا طرح نمی‌شود، بلکه او در سطح هستی مطرح می‌شود. از این‌رو با توجه به قدر و استمرار و ارتباط پیچیده و گسترده انسان با نیروهای خودش و جامعه و هستی، جایگاه بلند او عالم غیب و شهود خواهد بود. از همین‌رو ضرورت وحی و رسول و حجت مطرح می‌شود و تنها اندیشه امامت و ولایت شیعی است که می‌تواند طرح سیاسی و نگرش سیاسی آخر را تعیین کند و نسبت به قدر، استمرار و ارتباط گسترده انسان، نظری بنیادی ارائه کند و آدمی را در این اندازه محدود و حقیر هفتاد سال نیندازد و نگذارد و همانند افلاطون و غرب معاصر گرفتار اندیشه سطحی نشود که تمامی مسائل خود را با توجه به مردم و مصلحت عمومی و قانون و قراردادهای اجتماعی و حکومت‌های لیبرال و دموکرات پاسخ می‌دهند.^{۲۰}

افلاطون به حکومت مردم بر مردم می‌اندیشد؛ یعنی حکومت قانون بر مردم، یعنی حکومت مصلحت عمومی و این مصلحت عمومی بر اساس قراردادهای اجتماعی به آزادی و لیبرالیسم و دموکراسی و حکومت‌های معاصر می‌رسد و دولت را حافظ سعادت و فضیلت می‌شمارد.^{۲۱}

اما نگرش سیاسی شیعه نسبت به قدر و اندازه انسان، استمرار او و ارتباط‌های پیچیده‌اش با خود و جهان هستی، نظری بنیادی دارد و آدمی را محدود به هفتاد سال نمی‌انگارد و در این انگاره مصالح و مفاسد و فواید و مضار در نظر گرفته می‌شود.^{۲۲}

مصالح و مفاسد در بینش حقوقی و سیاسی شیعه از «قدر» و اندازه و «حد» هرچیزی به دست می‌آید در این نگاه تمامی هستی اندازه دارد، بنابراین حد دارد و در این صورت است که ناگزیر «حق» مطرح می‌شود. بنابراین احکام و قواعد حقوقی و سیاسی و فقهی ما مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی است و این مصالح و مفاسد هم از اقدار و اندازه‌ها و حد هرچیزی معلوم می‌شود. بر این اساس، فلسفه حقوق شیعه مبتنی بر علم و عقل و واقعیت عینی و خارجی خواهد بود، حال آن‌که مصلحت عمومی بر پایه‌های عقل جمعی و وجدان جمعی هرگز احاطه‌ای بر اقدار و اندازه‌های واقعی هرچیزی ندارند. در نتیجه، راهی به جز روی آوردن به قراردادهای اجتماعی که بر اساس منافع مشترک است، نخواهند داشت، که آن هم در محدوده جامعه انسانی و حیات محدود و مشهود خواهد بود و همه عوالم غیب و شهود را پوشش نمی‌دهد.^{۲۳}

گرچه بشر با هدف مصالح عمومی، از استبداد شخصی رهایی یافت، اما به جایگاه خویش دست نیافت؛ زیرا انسان فقط به اجتماع محدود نیست، بلکه در سطح جهان مطرح است و با تمامی هستی ارتباط دارد. همین ارتباط هرچند محتمل باشد، نوع برنامه‌ریزی و نوع تعلیم و تربیت و نوع حکومت و تشکل را دگرگون می‌نماید. آدمی با توجه به فلسفه یونان به سیاست و حکومت جدید روی آورد و با مصالح عمومی به آرای عمومی و انتخابات و سپس به قراردادهای اجتماعی و دموکراسی و لیبرالیسم دست یافت، ولی هرگز به «جایگاه واقعی» و روابط گسترده خود با تمامی هستی و همه نسل‌ها راه نیافت و به مصالح و مفاسد کلی‌تر از حوزه اجتماع نرسید. بنابراین انسان باید تمامی غیبت و شهود را در نظر بگیرد و با توجه به «مصالح و مفاسد کلی»، نمی‌تواند به قراردادهای مقبول و علم و تجربه محدود کفایت کند و او نیازمند تسلط و احاطه بر عالم غیب و شهادت است. این‌گونه است که ضرورت وحی مطرح می‌شود و رهبری و حکومت، با رسالت و امامت گره می‌خورد.^{۲۴}

بنابراین، امامت، طرح حکومتی کسانی است که انسان را در هستی، نه در جمع و جامعه و در حوزه روابط مستمر، نه محدود به هفتاد سال، برنامه‌ریزی می‌کنند. در این حکومت تلفیقی از «انتخاب و حیانی» و «انتخاب و بیعت انسانی» شکل می‌گیرد و این حکومت مشروعیت انتصاب و مقبولیت بیعت و انتخاب را دارد.^{۲۵}

به‌طور کلی از دو راه می‌توان به ضرورت حجت و حکومت الهی توجه نمود و به آن دست یافت: نخست، هدف حکومت؛ دوم، قلمرو حکومت.

الف) هدف حکومت: حکومت‌هایی که در اندیشه امنیت، رفاه و آزادی هستند، می‌توانند با مصلحت عمومی و با شورا و انتخاب مردم مشخص شوند.

اما حکومت‌هایی که اهدافی فاخر دارند و به اقدار، استمرار و ارتباط گسترده آدمی توجه می‌کنند و می‌خواهند به او بیاموزند که چگونه با حواس، فکر، عقل، قلب، وهم و خیال خود برخورد کند، و می‌خواهند به او هدایت و فرقان و میزان ببخشند، و او را برای تمامی رابطه‌های محتمل و یا مظنون و یا متیقن، آماده سازند، در این صورت به دو عنصر آگاهی و آزادی راه یافته باشند؛ آگاهی از همه اقدار و اندازه‌ها، استمرار و راه بی‌نهایت حرکت آدمی، روابط گسترده انسان در هستی و آزادی در تمامی کشش‌ها و جاذبه‌ها.

در فرهنگ سیاسی و بینش سیاسی شیعه از ترکیب این «آگاهی و آزادی»، عنوان «عصمت» مطرح می‌شود و عصمت، ملاک انتخاب حاکمی است که مردم به آن راه ندارند و نمی‌توانند آن را تشخیص بدهند؛ چون «نه از دل‌ها آگاهند و نه بر فردا مسلطند».

ب) قلمرو حکومت: جریان فکری و بینشی که نگاهی فراتر از هفتاد سال به انسان دارد و دارای حکومتی است که قلمرو آن وسیع‌تر از خانه، جامعه و دنیاست و تمامی عوالم غیب و شهادت را دربر می‌گیرد و نیازمند حاکمی آگاه بر این مجموعه خواهد بود که با آزادی از جاذبه‌ها و کشش‌ها، بر این مجموعه مسلط باشد.^{۲۴}

مادام که تلقی مردم از خود و دنیا دگرگون نشود و قدر و استمرار و ارتباط گسترده خود را ملاحظه نکنند و به اهداف حکومت‌ها و قلمرو حکومت توجه نمایند، به همین حکومت‌ها که بافت فلاسفه و نخبگان است دل می‌سپارند و فرمان می‌برند و هرگز تحمل حکومت الهی را نخواهند داشت؛ چون مبدأ میل اجتماعی آنان ریشه در «زخرف‌القول» دارد و بر همین اساس است که هفتاد سال زندگی دنیا را می‌فهمند و توجیه می‌کنند و از ادامه و استمرار و آخرت خود درک و دریافتی، و ایمان و عشقی ندارند و خود را به پای زخرف‌القول و دنیای مشهود قربانی می‌کنند و خسارت‌بار می‌شوند. همچنین از رشد و جهت‌یابی استعدادهای عظیم خویش بیگانه می‌گردند. این‌گونه است که مردم هرگز به حکومت آسمانی و علوی دل نمی‌سپارند؛ چون جایگاهی که برای خود می‌شناسند همین هفتاد سال دنیاست و هدفی بالاتر از رفاه، امنیت و آزادی نمی‌شناسند. مبدأ میل اجتماعی آنان بیش‌تر از همین

قواره و افق نخواهد بود و به همین قامت کوتاه دل می‌سپارند، رضایت می‌دهند و رفتار می‌پذیرند و عمل می‌نمایند.

هرگاه انسان در جایگاه واقعی خود و در سطح هستی دیده نشود و در سطح خانه، جامعه و دنیای مشهود ملاحظه گردد، در این صورت اوج نگاه حکومتی او ملاحظهٔ مصالح عمومی و قراردادهای اجتماعی خواهد بود که بر اساس خرد جمعی به آن دست می‌یابد، و از بلندای افق مصالح و مفاسد واقعی که مبتنی بر قدر و حد هر چیز است و به حقوق منتهی می‌شود، محروم می‌ماند. در طول تاریخ هر دولتی ادعا کرده است که سعادت را می‌آورد و شقاوت را می‌برد، خیر می‌آورد و شر را می‌برد. تحقق چنین آرمان و هدفی را در محورهای فردی، اجتماعی و در ساحت‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی اعلام و اظهار می‌نماید.

به‌طور کلی فرهنگ سیاسی بشر یا ریشه در هوی و خواسته‌های مردم دارد یا ریشه در هُدی^۱ و هدایت آنان. انسان در طول تاریخ بر اساس حوزه و سطح درک و ادراکش از خود و جهان به خواسته و میلی روی آورده و این مبدأ میل، او را به عمل و رفتار رهنمون شده است. از این رو اگر آدمی در سطح خانه و جامعه و هفتادسال زندگی دنیا مطرح گردد و به همین دنیای حقیر و مشهود محدود شود، مبدأ میل او و خواسته او به همین اندازه خواهد بود. آدمی یا با رویکرد هوی^۲ و تسویل نفس، اسیر سرمایه‌های وجودی‌اش می‌شود و خود را به دست امواج پرتلاطم آن می‌سپارد، یا با رویکرد هُدی^۳ و تغییر نفس، امیر سرمایه‌ها و استعدادهای خود می‌گردد و به آن‌ها رشد می‌دهد و جهت مصرف عالی می‌بخشد.

در آموزه‌های فاخر پاکان هستی می‌خوانیم:

وَ قَدْ جُرْتُ عَلَىٰ نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا؛^{۲۷}

حقیقتاً در نوع نگاه و رویکرد خویش به نفس و سرمایه‌های وجودی‌ام به آن ستم روا داشته‌ام.

پیوسته با نوع نگاه و زاویهٔ دید به نفس خود و آرایش استعدادهای آن می‌پردازیم. گاهی ما از منظر هوای نفس و پاسخ به خواهش و کشش‌ها می‌نگریم و به صورت یله و رها و بدون هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی با آن روبه‌رو می‌شویم، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ».^{۲۸} در این صورت است که جایگاه انسان را همین دنیای محدود و حقیر هفتاد سال پنداشته‌ایم و دم غنیمت می‌شماریم و اسیر همین خواهش و هوای نفسانی می‌شویم و بازیچه تسویل و بازیگری‌هایی آن و ظاهر فریبی آن می‌گردیم؛ «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ».^{۲۹} در این نوع نگاه و نظر به نفس و استعدادهای آن،

به تغییر و تبدیل مجموعه توان و استعدادها توجهی نمی‌شود و بنا نداریم با آن همه سرمایه، کاری کنیم و دست‌آورد و فرآورده‌هایی را به چنگ آوریم و بازار مصرف و جهت عالی مصرف برای آن نمی‌خواهیم و حرکتی نمی‌نماییم. همین درجا زدن‌ها و تنوع‌طلبی‌ها و جلوه‌ها، نفس ما را خوش و دل مشغول می‌دارد و به همین جهت دانی و پست بسنده می‌نماییم و تمامی داشته‌ها و سرمایه‌ها را به پایش می‌ریزیم و این‌گونه است که نفس را می‌پرستیم و عبودیت آن و خودپرستی را برمی‌گزینیم؛ «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»^{۲۹} و از زمره کسانی می‌شویم که خواهش و کشش نفسانی‌اش را معبود و خدای خویش نموده است. و این خواهش و کشش را مبدأ میل خود ساخته است و دل سپرده و بر آن رضایت‌مند و خرسند است و بر اساس آن رفتارسازی می‌نماید. در این معرکه است که تسویل نفسانی جان می‌گیرد و شور می‌آفریند، شیطان هم به میدان می‌آید و آن را شعله‌ور می‌سازد «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ»^{۳۰} شیطان هم به تسویل و ظاهر فریبی و به بازیگری با آن‌ها می‌پردازد. «الهی و مولای اجربیت علی حکماً اتَّبعتُ فیه هوی نفسی و لم أحتس فیه من تزین عدوی، فغرّتی بما أهوی»^{۳۱}.

این‌گونه است که شیطان با دست‌مایه مفهومی و تثوریک خود و زخرف‌القول، القا و الهام خود را در جهت فریب و غرور می‌آغازد و انسان و جهان را در محدوده هفتاد سال دنیا تعریف می‌کند و نشان می‌دهد، و خود نیز بر آن است که قلب و دل آنان را در این راستا فتح کند و تمایل و دل‌سپردگی ایشان را بر اساس توجه و تمایل به زخرف‌القول سامان دهد و آنان را به رضایت‌مندی و رفتار آن سوق دهد. بدین‌سان است که عبودیت نفس و شیطان شکل می‌یابد و تثبیت می‌گردد و این‌گونه است که می‌تواند تمایل کسانی را که در دل و قلبشان ریشه در باورمندی به آخرت و ادامه خود ندارند، فراهم کند و دل‌سپرده به محدوده حقیر و کوچک دنیای مشهود بنماید، و با همین مبانی تثوریک و مفهومی است که انسان در سطح خانه، جامعه و هفتادسال مطرح می‌شود و طرح حکومتی و دولت خویش را در این حد و قواره دنبال می‌کند؛ زیرا بر اساس زخرف‌القول، انسان و جهان، همین تنوع‌طلبی و پاسخ به هوی^۱ و خواهش نفس و تسویل و ظاهر فریبی‌های شیطان است و باوری به قدر و اندازه انسان، ادامه و استمرار آدمی و ارتباط گسترده و پیچیده او با خود و جهان هستی ندارد. بنابراین، آدمی نیازمند حکومت مردم بر مردم و حکومت مصلحت عمومی خواهد بود و این‌گونه دولت خود را سامان می‌دهد و با این فرهنگ سیاسی که بر اساس مصلحت عمومی و قراردادهای اجتماعی است، به آزادی و لیبرالیسم و دموکراسی و حکومت‌های معاصر می‌رسد.

نوع نگاه و رویکرد به نفس براساس هُدی

اگر زاویه دید و نوع نگاه ما به نفس براساس هُدی و هدایت باشد، چیدمان و نوع آرایش استعدادها و سرمایه وجودی انسان به صورت یله و رها نخواهد بود و آدمی در مجموعه مرکب استعدادهای خود با تغییر و تبدیل، حرکتی در جهت عالی می‌آفریند و در راستای آن مصرف می‌نماید. این‌گونه است که رشد آدمی شکل می‌گیرد و او را از خسر و خسارت‌باری می‌رهاند. در این نگاه است که آدمی خود را مجموعه استعدادهای عظیم می‌بیند و به عظمت وجودی‌اش دست می‌یابد و با این قدر و اندازه است که به استمرار و ادامه‌اش راه می‌یابد و حرکت در بی‌نهایت را می‌خواهد و ارتباط گسترده و پیچیده‌اش را با خود و هستی درمی‌یابد.

انسان با توجه به قدر و استمرار و ارتباط گسترده‌اش، مبدأ میل خود را که عشق به آخرت و ادامه خود و معبود واقعی و خدای خود است، می‌یابد و به آن دل می‌سپارد. با این رویکرد به نفس است که آدمی در سطح هستی مطرح می‌شود و انسان با این جایگاه واقعی در هستی به مدیریت و حکومت دیگری نیازمند خواهد بود؛ به حکومتی که فراتر از مصلحت عمومی و قراردادهای اجتماعی است. به حکومتی که براساس مصالح و مفاسد واقعی استوار است و حکومتی که مبتنی بر قدر و حد هرچیز خواهد بود و به حقوق منتهی می‌شود؛ زیرا تمامی هستی «قدر» دارد، ناچار «حد» دارد و ناچار «حق» مطرح می‌شود. بنابراین فرهنگ سیاسی، فلسفه حقوق و سیاست شیعه مبتنی بر واقعیت خارجی است نه بر مصلحت عمومی و خرد جمعی و پارلمان، که احاطه‌ای بر اقدار و اندازه واقعی هر شیء ندارند. در این نگاه است که حاکم تنها کسی خواهد بود که به تمام راه‌ها آگاه باشد و از تمام جاذبه‌ها آزاد باشد و این همان عصمت است که ملاک انتخاب حاکم الهی است.

بنابراین حکومت‌ها یا ریشه در «هوی» دارند و یا ریشه در «هدی»، و بشر در طول تاریخ در بستر هوی و تسویل نفس چنبره زده و فراز و نشیب‌های زیادی را طی کرده است و به شکل‌های گوناگون به تنوع تن داده است. بشر کنونی آدمی خسته و ملول است و نظریه‌های مختلف دولت تاکنون آرمان او را و سعادت مطلوب او را به ثمر نرسانده‌اند.

تلقی آدمی تا از خودش دگرگون نشود و نگاه او به نفسش با رویکرد تغییر نفس و تبدیل سرمایه‌های وجودی‌اش متحول نگردد، همین روند ملالت‌آور ادامه می‌یابد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ

يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^{۳۲}

بشر باید به این نکته برسد که تاکنون ظلم تاریخی بر خود روا داشته است و اعتراف کند که:

ظلمت نفسی و تجرّات بجهلی؛^{۳۲}

بر خود ستم کردم و با جهل خود بر تو جرّات یافتم.

و بگوید: با رویکرد تسویل نفس و هوی^۱ با آن روبه‌رو شدم و رویکرد تغییر نفس و هدی^۱ را برنگزیدم. باید او دریابد که پیوسته مورد تهاجم دشمن چهارگانه بوده است: هوی^۱، دنیا، شیطان، حرف‌های مردم.

آن چه بسیار مهم است نوع نگاه آدمی به نفس خود و مجموعه^۱ دارایی‌ها و سرمایه‌هایش است و این که با کدام رویکرد به آن می‌نگرد و چگونه به این همه سرمایه چیدمان می‌دهد و سامان‌دهی می‌نماید. آیا به دست هوی^۱ و خواهش‌های تک‌تک استعدادها می‌سپارد و آن‌ها را یله و رها می‌گذرد که همچون پر کاهی اسیر آن‌ها باشد و فریب خواهش آن‌ها و خواهش دنیا و جلوه‌های آن را بخورد:

و خدعتنی الدنیا بغرورها و نفسی بجنایتها و مطالی؛^{۳۴}

و دنیا مرا با ظاهر فریبنده‌اش فریفته است و نفسم با جنایت‌ها و مسامحه‌ام مرا فریب داده است.

یا این که سرمایه‌های وجودی خود را به دست هدی و هدایت و رشد آن‌ها می‌سپارد و چگونگی چیدمان و ترکیب آن‌ها را بر اساس رسیدن به جهت عالی و جهت مصرف عالی آن‌ها می‌گزیند و در اندیشه تغییر و تبدیل استعدادها به فرآورده‌های عالی و در جهت عالی است.

بر اساس رویکرد هدی^۱ بر نفس، لازم است که آدمی شناختی به قدر، استمرار و ارتباط گسترده با خود و هستی بیابد و به عظمت وجودی خود و به ادامه^۱ خود و به وسعت ارتباطش آگاهی بیابد. در این صورت است که جایگاه واقعی انسان را خواهد شناخت و برای مدیریت و رهبری و حکومت انسان، نیازمند به آگاهی از تمامی راه و آزادی از تمامی جاذبه‌ها خواهد بود. این یک ضرورت است و مسئله این است که بشر به این ضرورت و اضطرار برسد و به این بلوغ اجتماعی و به این قابلیت اجتماعی دست یابد.

هرگاه بشر به امری احساس نیاز نمود و آن را خواست، بدان دست یافت. زمانی احساس نیاز به انرژی فسیلی در او شکل گرفت در نتیجه به آن دست یافت و زمانی به انرژی هسته‌ای احساس نیاز نمود و این خواستن هم به توانستن قد کشید.

خواستن آن است که شوق و رغبت به یک افقی در وجود آدمی جوانه بزند و شکفته شود و از وضعیت موجود دل تنگ و شاکی گردد و قانع به آن نباشد و بی‌قراری در او موج بزند و از همه جا قطع امید کند و رو به آسمان کند و ربوبیت حق را در گستره هستی حس کند و در یابد که «لا مؤثر فی الوجود الا الله»^{۳۵} و خواستن از او را فریاد کند و دعا و تضرع نماید و بدین‌سان با اضطراب خویش امید بر اجابت را چشم به راه باشد.

بنابراین انسان‌ها باید به جایگاه واقعی خود دست یابند و خود را در سطح هستی مشاهده کنند و به مصالح و مفاسد کلی و واقعی که بر اساس قدر و حد هرچیز است و به حقوق منتهی می‌شود، توجه نمایند. این نیز به احاطه و آگاهی بر تمامی راه و آزادی از جاذبه‌ها نیاز دارد و این همان عصمت است که ملاک انتخاب الهی و آسمانی است. این‌گونه است که بشر روزی به پاکان هستی و معصومین رو می‌کند و به سوی آنان بازگشت می‌نماید؛ چنان که در **نهج البلاغه** آمده است:

لتعطفنّ الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس علی ولدها، و تلا عقیب ذلك: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْيَافِ فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ أُتْمَانًا بَيْنَنَا وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ شَرُّ شَرِّ النَّاسِ»^{۳۶}

«دنیا پس از سرکشی به ما روی می‌آورد آن‌گونه که شتر چموش به فرزند خود مهربانانه باز می‌گردد.» آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم.»

اهل دنیا روزی به معصوم آگاه و آزاد بازگشت می‌کند و رو می‌آورد و این پس از سرکشی او در طول تاریخ خواهد بود و پس از تجربه دولت‌ها و نظریه‌های مختلف دولت شکل می‌گیرد. مردم باید از دوران «هوی» و تسویل نفس گذار تاریخی خود را طی کنند و دوران طفولیت و جوانی را پشت سر بگذارند و از خامی به پختگی نایل شوند، تا این‌که دوران «هدی» و هدایت‌خواهی آغاز شود؛ چنان که در **نهج البلاغه** آمده است:

يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى، و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى ... و يريكم كيف عدل السيرة، و يحيى ميّة الكتاب و السنة؛ هنگامی که دیگران هوای نفس را بر هدایت مقدم بدانند، او امیال نفسانی را به هدایت برمی‌گرداند، و هنگامی که دیگران قرآن را با رأی خود تفسیر کنند، او آرا و افکار را به قرآن

بازگرداند، او به مردم نشان می‌دهد که چه نیکو می‌توان به عدالت رفتار نمود، او تعالیم فراموش شده قرآن و سنت را زنده می‌سازد.

پس از آن که مردم به سوی پاکان هستی بازگشت نمودند و از سرکشی خود خسته و ملول گشتند، دوران مدیریت و رهبری و حکومت براساس «هوی» به سر می‌آید و رهبری براساس «هدی» جایگزین می‌شود. این جایگزینی «هدی»، به جای «هوی» به دست پرتوان آن امام همام رقم می‌خورد. او رهبری آرا و افکار را به دست قرآن می‌سپارد و تفسیر قرآن براساس افکار هواپرستانه می‌رہاند و چگونگی روش عدالت‌گستری را به نمایش می‌گذارد و قرآن و سنت فراموش شده را زنده می‌کند. بنابراین پس از دوران گذار سرکشی خود، دو بازگشت خواهد داشت: یکی بازگشت به پاکان هستی و دیگری بازگشت به هدی و جایگزینی آن بر هوی.

این دو بازگشت مردم پس از گذار دوران سرکشی و چموشی او شکل می‌گیرد و با پرداخت هزینه‌ها و غرامت‌های بسیار سنگین، و بشر به آهستگی از مدار «هوی» فاصله می‌گیرد و به سمت «هدی» روانه می‌شود و به آستانه آخرین دولت یار که بر محور «هدی» استوار است، بار می‌یابد. در همین راستا امام صادق علیه السلام این چنین می‌فرماید:

دولته آخرالدول، و خیرالدول، تعقب جميع الملوك بحيث لم يبق اهل بيت لهم دولة الا ملكوا قبله لثلا يقولوا إذا رأوا سيرته: إذا ملكنا سرنا بسيرة هؤلاء، و هو قول الله عزوجل: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ۳۷-۳۸

دولت او آخرین و بهترین دولت‌هاست، پس از پایان همه دولت‌ها می‌آید، هیچ خاندانی نیست که حکومتی برای آن مقدر باشد، جز این که پیش از او به حکومت می‌رسد. تا هنگامی که ما به قدرت رسیدیم کسی نگوید که اگر ما نیز به قدرت می‌رسیدیم، این چنین رفتار می‌کردیم، و این است معنای کلام خدا که فرموده: «و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است».

منابع

1. از معرفت دینی تا حکومت دینی، علی صفایی حائری، قم، انتشارات لیلۀ القدر، 1382ش.
2. صحیفه سجادیه، منسوب به امام علی بن الحسین علیه السلام، تصحیح: علی انصاریان، دمشق، المستشاریة الثقافیة للجمهوریة الإسلامیة الإيرانية، 1405ق.
3. مفاتیح الجنان، عباس قمی، مترجم: موسوی دامغانی، تهران، انتشارات وصال اندیشه، 1381ش.
4. نهاية الحکمة، سیدمحمد حسین طباطبایی، تصحیح و تحقیق: غلامرضا فیاضی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، 1385ش.
5. وارثان عاشورا، علی صفایی حائری، قم، انتشارات لیلۀ القدر، 1380ش.

پی نوشت ها

* عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت).

1. صحیفه سجادیه، دعای 16.
2. سورة حشر، آیه 19.
3. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
4. سورة انعام، آیه 112 - 113.
5. «محبت و عشق به دنیا اساس همه خطاهاست.» (الکافی، ج 2، باب ذم الدنيا و الزهد فیها، ح 11)
6. سورة یوسف، آیه 18.
7. سورة محمد، آیه 25.
8. سورة نمل، آیه 13 - 14.
9. سورة نمل، آیه 54 - 55.
10. سورة نمل، آیه 56.
11. سورة انفال، آیه 42.
12. سورة نمل، آیه 45.
13. نک: آثار علی صفایی حائری.
14. سورة یس، آیه 60-61.
15. سورة انعام، آیه 12.
16. سورة محمد، آیه 25.
17. سورة محمد، آیه 26.

-
١٨. سورة نساء، آية 150.
١٩. سورة انبياء، آية 105.
٢٠. نك: وارثان عاشورا.
٢١. نك: همان.
٢٢. همان.
٢٣. همان.
٢٤. همان.
٢٥. نك: از معرفت دینی تا حکومت دینی، ص 153-154.
٢٦. نك: وارثان عاشورا، ص 34-35.
٢٧. مفاتيح الجنان، مناجات شعبانیه.
٢٨. سورة قيامه، آية 5.
٢٩. سورة فرقان، آية 43.
٣٠. سورة محمد، آية 25.
٣١. مفاتيح الجنان، دعای کمیل.
٣٢. سورة رعد، آية 11.
٣٣. مفاتيح الجنان، دعای کمیل.
٣٤. همان.
٣٥. «کانون اثربخش خالق هستی است.» «نهاية الحكمة»
٣٦. سورة قصص، آية 5.
٣٧. سورة قصص، آية 83.
٣٨. بحار الانوار، ج 52، ص 332.